

"از خرد بر تر بسویم در جهان معیار نیست"

نوشته خانم "ملالی موسی نظام"، تحت عنوان "داکتر صاحب، شما جریانات وطن را با کدام عینک میبینید؟" را در سایت افغان جرمن آن لاین خواندم. از لحظه ی خواندن آن نوشته که نویسنده آن داکتر صاحب غلام محمد دستگیر را مخاطب قرار داده اند تا زمانیکه من این نوشته را آغاز نمودم با خود در جنگ بودم که مطلبی در این زمینه بنویسم یا نه. زیرا بعضاً نوشتن در یک مورد، خصوصاً زمانیکه یک مبحث مشخص در جریان است و دو طرف در مورد آن مبحث به بحث ادامه می دهند، تصویری را ایجاد می کند که گویا نوشته نویسنده سوم در آن مورد و آن بحث و فحص موضع گیری وی به طرفداری یکی از دو طرف و حمله به طرف دیگر است. دلیل دیگر احترام خاصی است که نسبت به داکتر صاحب دارم.

قبل از آغاز این بحث می خواهم این موضوع را روشن بسازم که این نوشته متوجه هیچ کدام از این دوشخصیت محترم نیست و من قصد ندارم که در بحث ایشان خود را داخل کنم. بحث من کاملاً جدا از بحث آن ها، ولی در زمینه روشن ساختن همان مطالب هستند که در نوشته خانم موسی نظام به آن ها اشاره شده است؛ منتها از زاویه دیگری. علت آن هم این بود که مطالب یاد شده به همه ی ما تعلق دارند و بخشی از تاریخ دردانگیز این کشور را شامل میشود.

نویسنده این مقاله، اما، نه از راه موضع گیری سمتی، قومی، حزبی، زبانی و عاطفی نسبت به افراد و قضایا یا...، که فقط با توجه به اصل حقایق از طریق پرداختن به یک سلسله معیارها و ارزش های که باید پایه و اساس قضاوت های ما را تشکیل بدهند به قضایا برخورد نموده است. مثلاً با پرداختن به تعریف مفهوم اجتماع، اخلاق و دین یا تعریف مفاهیم خانواده، همشهری، ملت، یا تعریف مسئولیت و حقوق و قانون و ... که مسئولیت ها و حقوق و تکالیف هر یک از ما ها را معین میسازد. توجه به این مفاهیم و تعاریف آن ها هستند که ما را به واقعیت پدیده ها و اتفاقات، یا شناخت دقیق انسانها و کارهای شایسته یا نا شایسته آن ها کمک میکند. نکته دیگر برداشتهای عینی هستند که ما را در عرصه شناخت قضایا و اشخاص و دست یابی به کنگه مسائل یاری میرساند.

تنها پژوهش و تحقیق یا پرداختن به این خصلت ها و واقعیت های روحی روانی انسان، و توسل به این ظرفیتها هستند که نویسنده و محقق را در برداشت های پرمایه و سنگین و معتبر و نتیجه گیری های با ارزش نایل می سازد، نه تمایلات گوناگون شخصی، احساسی یا عاطفی. به این پدیده ها نباید اجازه بدهیم که در ارزیابیها و تحقیقات و نتیجه گیری ها و گفته و نوشته های ما در امر بررسی قضایا دخالت کنند.

زندگی نمودن در یک گروه یا یک اجتماع ایجاد مسئولیت می کند. زیستن در یک شهر یا در یک کشور در کنار ایجاد حق یا حقوق، ایجاد مسئولیت نیز میکند. انسان ها به قول "روسو" با تشکیل اجتماع در واقع قرار دادی را میان شان به امضا میرسانند که همه اعضای آن جامعه، به مثابه یک پیکر، از حقوق مساوی برخوردارند. بر وفق این قرارداد یا وفاق، قانون، هنجارها و قواعد یا حقوق و مکلفیتها، که ثمره این قرارداد هستند، به شکل یک سان شامل همه میگردد. این وفاق حدود و ثغور حقوق و مکلفیت های همه افراد جامعه ی را که ثمره این قرارداد است، معین میکند و تخطی از این وفاق و مرزهای آن را امری غیر مجاز، غیر قانون و غیر انسانی میداند.

حال اگر در جامعه ما کسی از این وفاق تخطی کند و آن را رعایت نکند، با وی چه گونه باید برخورد نمود؟ این شخص هر کسی که باشد. فرقی نمیکند که ما به جای ربانی یا سیاف نام احمد یا محمود را بنویسیم. آلبر گامو می گفت: "اگر کسی نان شما را بگیرد با همین کار آزادی شما را نیز گرفته است و اگر کسی آزادی شما را بر باید مطمئن باشید که نان شما نیز در معرض تهدید است." میگویند حدیثی هم در این زمینه از پیامبر اسلام است که میگفت: "کسی که نان ندارد آخرت ندارد." برای لحظه ی از گذشتار و جنایت و صد ها نوع عمل نائسانی نا انسان های مورد بحث اگر بگذریم تراکم این سرمایه ها از کدام زحمت ایشان بوجود آمده است؟ باید کوخ های ویران شده باشند تا کاخ های شیرپور آباد شوند.

باید سرمایه های سرا زیر شده بنام کمک به مهاجر و کمک به جهاد دزدیده شده باشند تا حساب های بانکی افغانان در دوی و ابوظبی و امریکا و اروپا فربه ترگردند. فقر مردم و در نتیجه ربه شده شدن آزادی آنها به قول آلبر گامو، یا نداشتن آخرت این مردم فقیر بقول پیامبر اسلام، نتیجه لطف این آقایان نسبت به مردم است. مگر بیان این واقعیت گناه است؟

محصول و ثمره ی زندگی آرمانی در یک اجتماع سالم وجود عدالت است، شما کدام کار آقایان ربانی و محقق و سیاف و ... را عادلانه میدانید؟

وضعیت موجود و موضع گیریهای زورگویانه زورگویان مسلح در کشور ما این قرارداد را عملاً به یک سند بی اعتبار تبدیل نموده است. نادیده گرفتن یا انکار از این واقعیت آشکار کار درستی نیست. ملت افغانستان خواهان یک جامعه‌ی است که بر مبنای حقوق و احترام متقابل بوجود آمده باشد و نه بر مبنای حاکمیت یک مشت افراد ناب کار مسلح و محکومیت تمام ملت. رعایت این وفاق است که صلح و امنیت، فضائی را که اساس ثبات یک کشور میباشد بوجود می آورد.

آقایانی را که خانم موسی نظام از آن ها نام برده اند، آقای ربانی و سیاف و محقق و سایر همپالکی ها و همربکان اینها با تجاوزات مکرر و متنوع و با ابعاد متفاوت به حقوق مردم عملاً این وفاق را زیر پا گذاشته اند و صلح و امنیت و ثبات این کشور را به خطر انداخته اند.

قبل از رسیدن به قدرت و قبل از اینکه پای شان به افغانستان برسد جامعه‌ی را به تصویر میکشیدند که در برگیرنده همه نیکوئیها بود، ولی به مجرد رسیدن به کابل و به محض آن که برکرسی قدرت تکیه زدند، محشری را بر پا نمودند. زمانی زیادی هم از آن روزها نگذشته است که ما آن همه وحشت و جنایت را فراموش کنیم. اگر حافظه‌ها ضعیف باشد، تصاویری که هر روز در صفحات تلویزیون های داخلی و خارجی ظاهر میشوند ممکن نیست که خاطره های تلخ آن حوادث را به ذهن ما روشن نسازند.

سیافی که دو صد هزار دالر را به وزارت معارف کمک میکند، میتواند بگوید که این دو صد هزار دالر را که شاید یک بخش ناچیزی از دارای هایش باشد، زیرا یک انسان هیچگاه همه ی پول هایش را بکسی یا بجای کمک نمیکند، از کجا آورده است؟ یا آن مرد بی چیزی که اینک ده ها هزار دالر را مصرف اعمار خانه شخصی برای خود می کند این پول را از کجا آورده است؟ یکی دو تا نیستند که از آن ها نام ببریم، صد ها تا از این ها را همه ی ما می شناسیم. سخنان آن دختر معصوم و بیچاره را که در سیزده سالگی بوسیله یکی از همین جنایت کاران بدست هشت مرد سپرده میشود تا ... شاید در تلویزیون خانم سنجیه شنیده باشید. مگر یاد کردن از این نوع جنایات تنها انگیزه دشمنی شخصی یا قومی یا دلیل سیاسی میتواند داشته باشد؟ ما نباید فراموش کنیم که انسان ها دارای رأفت، احساس و عاطفه و اخلاق نیز هستند. همه ی انسان ها موجوداتی نیستند که تنها به خوردن و پوشیدن و جمع نمودن ثروت و ... فکر کنند. هشتاد و هفت درصد مردم ما در زیر خط فقر مطلق زندگی می کنند. با اینحال مگر این یک در صدی که با سرمایه های باد آورده شان در قصور زندگی میکنند که رشک قصر ابن عاد (شداد) را بر می انگیزند این وفاق را زیر پا نموده اند؟ گفتن این موضوع یا ذکر این تفاوت و بیداد گناه است؟ سوء لیاقت و سوء سیاست های این ها مگر این کشور را به خاک و خون نه نشانده است؟ کشور ما امروز بر لبه پرتگاه تجزیه قرار دارد و اگر کوشش یک مشت انسان های مسئول و شریف نمیبود شاید

خیلی وقتها قبل این کشور تجزیه میشد. چرا این کشور بار بار و مکرر در مراحل از متلاشی شدن روبرو شد؟ تشکیل تشکل ها و جبهه ها عامل وحدت و وفاق جامعه و وسیله قوت کشور است، یا راه ها و طرق جدائی و تشتت ملت که در نتیجه سبب ضعف کشور و مداخلات بیشتر از پیش بیگانه ها می شود؟ مگر پای بیگانه ها را این ها به این کشور نکشانند؟ میتوانیم رابطه های چرکین و تنگین اینها را با سرویس های اطلاعاتی ده ها کشور انکار کنیم؟ میتوانیم منکر این حقیقت شویم که همه ی این ها سال ها جیره خوار بیگانه ها، از جمله پاکستان و ایران، بودند؟

دامن زدن به اختلافات قومی، زبانی و سمتی و... که فقط بخاطر متنسج ساختن اوصاع کشور برای بهره برداری بیشتر صورت میگیرد، مگر کار اینها نیست؟ شهر ویران کابل ثمره و نتیجه جنگهای قدرت طلبانه اینها نیست؟ آیا این قدرت لعنتی این قدر با ارزش است که ما را مجاز میسازد که آن همه انسان ها را (در حدود هفتاد هزار نفر در جریان جنگ ها کابل کشته شدند) به خاک و خون بکشانیم؟

آیا میتوانیم بگوئیم که این ها به مکلفیت های شهروندی یا ملی خویش، با آن وفاقی که روسو آن را قرارداد اجتماعی مینامید پابندی نشان داده اند؟ آیا مردم افغانستان حق ندارند که از ستمگری و استبداد و قانون شکنی ها و زورگویی و جنایات کسانیکه مرتکب این همه زشتی ها شده اند یادی بکنند؟ خوب، ما برای یک لحظه فرض میکنیم که اینهایی را که همه در نوشته های شان به آن ها اشاره میکنند و آنها را متهم به این همه جنایت و فساد و ... میکنند مرمانی شریفی هستند و مردم بیهوده به آن ها اتهام میندند. پس این شهر ویران و آن همه کشته و اینهمه بیداد نتیجه کارکیست؟ بالاخره این انسان ها باید پیدا شوند یا نه؟ بالاخره ما باید این انسان ها را بشناسیم یا نه؟

حضور نیروهای ایساف و ناتو و امریکا، فعلاً، ثمره ی سیاست نادرست کی ها است. آمدن طالب ثمره سیاست ناقض و غلط کی ها بود. تداوم مداخلات پاکستان و ایران و سایر کشورها در کشور ما نتیجه کار کیهاست؟ ادامه این بحران ها و اینهمه درد و مصیبت و بینوائی نتیجه سیاست نادرست کیهاست؟ بالاخره باید کس یا کسانی عامل این همه نابسامانی ها باشد.

انسان ها اگر بدانند یا ندانند، وقتی که در جامعه ی تجمع میکنند، بخواهند یا نخواهند، تابع هنجار ها و قواعدی میشوند که بر آن جامعه مسلط اند. ارزش ها و رسوم و حقوقی را که جامعه پذیرفته است باید رعایت کنند. یکی از

این ارزشها تضمین برابری هاست. هدف از بوجود آمدن جوامع آنست که انسانها آرمان های شان را بصورت یک آرمان واحد در آورند و به عالی ترین وجه همه توان و استعداد های شان را در خدمت همگانی و برای رفاه و به هدف شان همه ی انسان های جامعه بکار ببندند.

از دید فلسفه دین نیز، از آنجائیکه این آقایان خود شان را مردمان دینی و با خدا مینامند، اگر به مسئله نگاه کنیم، میبینیم که این ها بر خلاف آنچه ادعا میکنند عمل کرده اند و عمل می کنند. وظیفه دین آنطوری که فلاسفه یا دانشمندان دینی معتقد هستند عبارت است از رستگار ساختن انسان در دنیا و آخرت. دین وظایفی را در برابر انسان قرار می دهد که انجام آن انسان را به سعادت کونین نایل می سازد. دین از جانب خدا آمده و خدا بالاترین و عالی ترین منبع فوق بشری است. آنچه خدا گفته است همه درست است. آنچه را که خدا امر نموده است باید همه آن را بدون چون و چرا بپذیرند، به آن ایمان بیاورند و مطابق آن عمل کنند. تخطی از آن، از گناه صغیره گرفته تا گناه کبیره، موجب کیفر است. در حرف خدا حرفی نیست، زیرا همه حقایق مطلق اند. اطاعت او امر الهی بر حسب تعالیم اسلام از جمله واجبات است. خدا امر میکند که مسلمان باید از زشتی ها دوری گزیند. بجا آوردن او امر الهی و رعایت حقوق مردم و حقوق الهی نیز از واجبات دین اسلام به حساب میآید. مولوی میگوید: "هر که آرد حرمت او حرمت برد - هر که آرد قند، لوزینه خورد."

به تاریخ زندگی حکمتیار و دار و دسته اش، ربانی و دار و دسته اش، سیاف و دار و دسته اش، مجددی و دار و دسته اش و دیگر افراد از همین دسته و رسته بنگرید و بعداً به عنوان یک انسان آزاده و مسئول در برابر خدا و انسان بگویند که این ها چه آوردند و چه باید ببرند؟ به کدام حرف خدا عمل نموده اند و کدام امر خدا را پاس داشته اند؟ دهن با حلوا حلوا گفتن شریک نمیشود. ارزش هر چیز در عمل است.

پیامبر اسلام میگفت: "برانگیختند مرا به پیامبری تا کامل کنم مکارم اخلاق را." کدام اخلاق را میتوانید در وجود این آقایان سراغ بگیرید؟ اخلاق نوع دوستی را، اخلاق ترحم را، اخلاق گذشت را، اخلاق بخشش و جود را، اخلاق امانت داری را، اخلاق صلح و سلم را، اخلاق وفا بعهد را، اخلاق احترام به آن چیزی را که بمثابة کتاب خدا و قانون اساسی خود میشناسید، اخلاق حفظ حرمت خانه خدا را (تعهدی که در قرآن و در خانه کعبه نمودند و آنرا شکستند) و ... کدام یک از مکارمی را که پیامبر از آن ها حرف می زد در این ها، با وجود ادعای پیروی از پیامبر اسلام، بر انگیخته شده است. اوامر پیامبر از آنجائی که متکی به او امر خداست، متکی بروحی خداست، واجب الادا و واجب الاجرا هستند و تخطی از آنها واجب السیاسه. از دید اسلام کسانی واجب الاحترام هستند که تقوای بیشتر داشته باشند. مکرم ترین انسان ها کسانی اند که تقوای بیشتر داشته باشند. فرموده خداست که مسلمانان به بندگی وی سر فرو آورده اند. تقوی یعنی پرهیز. مگر شما این ها را دیده ائید که از کاری، از امری غیر مشروعی ابا ورزیده باشند؟ بطور نمونه آن را ذکر کنید.

پرهیزگاری در اسلام توأم با ترس است؛ ترس از خدا و ترس از نفس خود که میادا او را در مهالک مبتلا سازد. این ها از چه چیز پرهیز نموده اند؟ از خوردن مال یتیم؟ از ریختن خون صدها هزار انسان؟ از زورگتن و بر بستن؟ از غضب دارائی های دولتی و شخصی؟ از چورو چپاول اموال و ادارات دولتی؟ از سینه بریدن ها، از میخ بر فرق مردم کوبیدن ها؟ از تجاوز به هزاران زن پی پناه؟ از زنده زنده سوزاندن آنها؟ از رقصاندن مرده ها؟ از بی حرمتی به مرده ها؟ (عکس نیمه برهنه طالب را با ابزار فرآورده و خونین وی که در بحبوحه تجاوز آمریکا به افغانستان در تمام مجلات دنیا به چاپ رسیده بود همه باید دیده باشند.) همین بود اخلاق اسلامی و ترس از خدا؟

محمد بن سبحان میگفت: "تقوی یعنی دوری جستن از عقوبت حق بواسطه انجام طاعت." شما فکر می کنید که این ها واقعاً از عقوبت و بازخواست خدا میترسند و خدا را به خدا بودن قبول دارند و وی را میپرسند؟ من که فکر نمیکنم که چنین ترسی وجود داشته باشد. زیرا، اگر واقعاً از عقوبت خدا میترسیدند و خدا را به خدائی قبول میداشتند و دین وی را واقعاً میپذیرفتند، از خوف و از عقاب وی که آشکارا و مکرر در مکرر از آن در قرآن سخن رفته است، از آنچه را که خدا آن را منع نموده است، بیزاری میجستند. شما فکر نمیکنید که این حکم عطار:

"اگر از نقطه تقوی بگردد یک دمت دیده سزای دیده کج بین ز میل آهنین باشد."

در مورد این ها قابلیت تطبیق داشته باشد؟

اخلاق، همان لغت مورال در انگلیسی نه اتیک، یعنی خلق و خوی و عمل نیک و بدی که جز طبیعت یک انسان شده باشد. فلسفه اخلاق و نظریه ارزشها را اعمال انسان ها بوجود میآورد. برای تعیین ارزشها باید به بنیادی ترین معانی و مفاهیم کلمات رجوع کنیم. وقتی ما کلمه "شریف" یا "شریر" را بکار میبریم آیا متوجه آن معانی یا مفاهیمی که در پس این کلمات نهفته و نهان هستند، میشویم؟ شریف یعنی مردی دارای شرف و بزرگی و قدر در دین و دنیا. مردی بزرگوار و پاک و دارای شرافت، و والا مقام؛ ضد وضع. شریر معنی ضد شریف را دارد؛ سرکش، خیره سر، خودکام، بدکردار، بد طینت، قانون شکن، دزد، جنایت پیشه، مال مردم خور، قاتل و ... هیچ انسانی از بطن مادر شریف یا شریر به دنیا نمی آید. شرافت و شرارت گذشته از این که پدیده های تاریخی و نسبی

هستند زاده عمل انسان بوده به تربیت و آموزش و پرورش و خانواده و محیط انسان ها بستگی دارند. دزد تا زمانی که دزدی نکرده و به کار و بار و زندگی خویش مشغول است و ضررش به کسی نرسیده است، مرد شریفی است. اما، همین که مال کسی را دزدید و به این وسیله سبب آزاری کسی شد به انسان شریری تبدیل میشود. قاتل هم همینطور؛ تا زمانی که خون انسانی را نریخته است و ضررش به کسی نرسیده است و به زندگی خود در دایره هنجار ها و قواعد و قوانین ادامه می دهد، انسانی است شریف، اما به مجردی که از دایره ی هنجارها و قواعد و قوانین قبول شده و انسانی، و حقوق مسلم خود و دیگران پا فرا تر گذاشت و باعث قتل انسانی شد، از حوزه شرافت بیرون آمده در زمره اشرار به شمار می آید.

ملاک و معیار خوبی ها و بدی ها عمل انسان هاست. کار های شایسته و نیکو ملاک و معیار شرافت و نام نیک هستند و کار های ناپسند و ناشایست ملاک و معیار شرارت و نام بد. همه ی سنت ها و عرف و عادات و هنجارها و جمع بندی های همه ی کارهای ما، همه ی زندگی ما انسان ها، در هر لحظه و هر ساعت آمیخته با ارزشگذاری هاست. این کار بد است و این کار خوب. این انسان بد است و این انسان خوب. ملاک این همه خوبی و بدی چیست؟ ملاک داوری ما ها که بر اساس آن یک عمل یا یک انسان را خوب و بد مینامیم چیست؟ باید یک معیار یا ملاک برای تعیین ارزشها وجود داشته باشد. نا گفته پیداست که برای تعیین ارزشها و داوری های انسان ملاک ها و معیار های وجود دارند. ملاک ها و معیارهایی که ارزش ها را تعیین میکنند، همانطوری که میدانیم، اعتبار خود را از سودمند بودن یا سودمند نبودن کار های ما نسبت جامعه، نسبت به عموم مردم، میگیرند. یکی بالاترین سعادتها را در لذت های فردی میبیند (مانند سیاف و امثالهم) و دیگری والا ترین سعادت و نیک بختیها را در ایثار و کسب رضایت خاطر هموعان خویش می بیند و خود را وقف دیگران می کند. یکی لذت های شخصی را خوب میداند و دیگری آن را زشت می داند. داوری ما در مورد شریر بودن اولی و شریف بودن دومی را عمل و اندیشه این انسان و اندیشه و هنجار های جمعی (جامعه ی که بوجود آورده ایم)، همان وفق اجتماعی روسو، تعیین میکند. زشتی یا نیکویی یک عمل را، بد و خوب را، حقایقی که برخلاف عقاید بسیاری از متفکرین، مستقل از وجود انسانها وجود دارند (خوبی و بدی مستقل از وجود انسان و بعنوان واقعیت های مستقل از وجود ما انسان ها به شکل مطلق وجود دارند. نسبی بودن آنها که برخی از متفکرین به آن اصرار دارند در دید ما انسان هاست که هنوز از کنه و ماهیت پدیده ها و قضا و واقعیت ها آگاه نیستیم، یا هر چیز را در ترازوی امیال و خواسته های خویش و مطابق به نفع خود وزن میکنیم. نسبی بودن امور غالباً به دید ما بستگی دارد که هنوز به کمال نرسیده است) تعیین میکند.

دست کشیدن به سر یک طفل یتیم و کمک بوی و وی را پناه دادن یک امری طبیعیست و هرامری طبیعی، از آن جائیکه انسان یک موجود طبیعیست و از طبیعت جدا نمیشد (اینکه انسان را خدا آفریده یا طبیعت فرقی در این زمینه نمیکند) یک واقعیت است. حال اگر ما موضوع کمک به آن طفل را یک امر نیک نمیدانیم و آن را طوری دیگری تعبیر می کنیم، یا با آن طفل طور دیگری برخورد میکنیم بستگی به این دارد که ما از لحاظ سلامتی روحی یا روانی در چه مرحله ی قرار داریم. هر بر خورد ما با آن طفل غیر از بر خورد اول ما ناشی میشود از بیماری ها و بحران های روحی - روانی یا گسست ها و کمبود های تربیتی، یا تأثیرات منفی محیط نا سالم خانواده و پیرامون خانواده، و ده ها عامل غیر زنتیک دیگر که ما از آن در طول عمر متأثر شده ایم. وقتی شش نفر داستان دردناک آن دختر سیزده ساله را در تلویزیون خانم سحبه میشنیدند، چهارتا از این شش تا میگریست، یکی خاموش آنرا تماشا میکرد و یکی هم گفت: "گم کن این پروگرام را. یک چیزی را بگذار که کمی فکر ما دیگر شود." آن عمل با آن دختر سیزده ساله، با هر کسی که باشد، مطلقاً عمل بدی بود، ولی برداشتهای ما، دید و احساس ما نسبت به آن عمل مطلق، یعنی یکی نبود. زیرا دید و احساس و برداشت های ما که متأثر از اخلاق و منیت و شخصیت ما هستند، که آنهم بنوبه خود متأثر از محیط و جامعه میباشد، نسبی میباشند.

هر انسان تصور یا برداشت جدای از انسان دارد. شخصیت اخلاقی انسان ها را همین برداشت های و تصورات انسان ها از انسان ها میسازد. برداشت خود را، از آنجائیکه برداشت انسانگرایانه و زمینی از انسان است، به کنار میگذارم و از آن حرفی بمیان نمیآورم، شما ها که از این ناب کاران دفاع می کنید، با برداشت های دینی و آسمانی خود و با توجه به مکلفیتهای آسمانی تان، بفرمائید که کارنامه های این آقایان در کدام گوشه از آن چهارچوبی که دین وضع کرده یا نظریه پردازان و مفسرین دین از آن صحبت میکنند، میگذرد؟ من ستالیت ندارم. تلویزیون آریانای شخصیت نهایت محترم و شریف، آقای بیات را یک بار در خانه دخترم دیدم. طفلکان پنج تا دوازده ساله در آن زمستان سرد، در میان لای و گل و یخ و برف در کنار خیمه های فرسوده و پاره، با پایهای برهنه در لای یک پیراهن و تنبان مندرس و کثیف. دین آن هائیکه به مثابه تیکه داران دین دعوی دینداری و عدالت و پاکیزگی دارند، در این موارد چه میگوید؟

خوبی و بدی و شخصیت نیک انسانها را چه عوامل و کدام ارزشها و چه معیار ها باید تعیین کند. و مسئولیت ما ها در این میان به عنوان انسان های دارای مسئولیت های اخلاقی، دینی و انسانی در برابر آن طفلکان و در برابر آنانی که این حالت را بر سر این طفلکان معصوم آورده اند، چیست؟

زمانیکه من کلمه ی شخصیت را بکار میبرم منظور شخصیت اخلاقی و مثبت؛ و زمانیکه از انسان یاد میکنم خصلت انسانی و بشری افراد است.

غرض از این همه گفته این است که قضاوت ها و ارزش گذاری های ما نباید بر ملاک اغراض شخصی یا تعلقات یا دوستی ها باشند. دفاع ما از انسانهای نامحمود نباید برپایه بذل و بخشش این ها بما، یا وفاداری به نسبت ها و وابستگی ها باشند.

ملاک و معیار نامحمود بودن ربانی، جرم و جنایت سیاف و دار و دسته اینها، برخوردهای جنایت کارانه اینها با جامعه است. روش و عمل این افراد نسبت به مردم و جامعه است که ما بدون کدام تعلل و تأمل حکم میکنیم که اینها انسان های مثبتی نیستند. آثار جنایات آن ها هنوز هم هویدا هستند. سری به کابل بزنید. بدون تردید آنهمه شقاوت و وحشت و درنده خوئی این نابکاران نالایق را به چشم سر خواهید دید. روزی هم پای صحبت چند انسان دردمند ولی بزرگواری، جوانمرد و مهمان نواز و شریف، که هیچ چیزی برای خوردن ندارند، اما با بزرگمنشی خاص افغانی، با پشانی باز پیاله چای و کمی گریه پیش روی تان میگذارد، بنشینید و درد دل آنها را با گوش دل گوش دهید تا از واقعتهای دردناکی که مسبب اصلی آن ها همین حکمتیاری و ربانی و سیاف و... و دار و دسته های پکول پوش و عمامه به سر و برهنه سرهای نکتای پوش که برخی برمسند قضا نشسته اند و بخشی در زمره قوه اجرائیه فخر میفروشند و بعضی هم به کرسی های پارلمان خوش خرامیده اند، آگاه شوید.

مگر طویله خواندن پارلمان با حضور چنین حیواناتی حرف نادرست است؟ راوی بودن یا کفر و اسلام، یا کمونست و لیبرال، یا فارسی زبان و پشتو زبان بودن این یا آن هیچ چیزی را تغییر نمیدهد؟ واقعیت از دهن هر انسانی که بر آید واقعیت است؛ و خوش آیند و پذیرفتنی.

راوی، کمونست، مسلمان، کافر، با خدا، بیخدا، سنی و شیعه و وهابی و ... تا کی و تا کجا؟ حافظ که یک عمر شاهد این همه کش مکشها بود و هزاران بیداد فرقه ی و دینی و اجحاف و تعدی و کشتار را بنام اندیشه و دین و مذهب و فرقه و صد ها حرف و سخن دیگر با چشمان خودش دیده بود، چه خوش میگفت که:

" جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند." ره حقیقت کدام است؟ هزاران انسانیکه به نام معتزله و قرمطی و اسمعیلیه و رافضی و... کشته شدند و خونهای شان ریخته شد، عطش ما را فرو ننشاندند است؟

گناه ملالی این بود که اومیان این حیوانات و آن عده از انسانهای شریفی که در میان این حیوانات در پارلمان بودند تفکیک نکرد. جوان است و خون گرم، اما شریف است؛ زیرا در قطب مخالف ناشریف ها قرار دارد. جرأت داشتن اش نشانه دیگری از روحیه بلندش میباشد، زیرا در میان آدمکشان قرار داشتن و با آدمکشان در افتادن کار هرکسی نیست. در دریا بودن و با نهنگ در افتادن هم شهادت میخواهد.

همه ی افراد موجود در پارلمان بد نیستند. گناه ملالی این بود که خوب و بد را از هم جدا نکرد. فقط همین و الا در آنچه گفت هیچ عنصری از نادرستی وجود ندارد.

برتری انسان ها نسبت به حیوانات در چیست؟ در این که انسان تنها در پی کسب لذت و در پی سیرکردن شکم خودش نیست. در این است که انسان مسئولیت پذیر است. در این است که انسان عاطفه و احساس و عشق و رحم و دلسوزی دارد. فرق انسان با حیوان در این است که اولی زندگی در اجتماع را متعادل بر نیازهای همگانی، و بر وفق شادکامی و بهره وری عمومی عیار میکند و دومی از داشتن این خصلت بی بهره است.

مقصد از این نوشته اینست که قضاوت های ما باید عینی، یعنی مطابق واقعیت ها یا حقایق و آن چه اتفاق افتاده، باشد؛ نه برپایه ی برداشت های ذهنی یا آن چه ما را یا دوستان ما را شاد میسازد. جنگی که باره های بی احساس و نا انسان براه انداختند پدیده ی بود که آثار آن هنوز هم موجود است. کی را باید مقصر این جنگ بدانیم؟ حقیقت چیست؟

حقیقت یعنی آن برداشت یا تفکر انسانی که واقعیت موثق بیرونی را در ذهن ما منعکس میسازد. و دروغ یعنی ساخته های ذهن که با واقعیت ها مطابقت نداشته باشد. جنگ هائی که براه افتادند، خانه هائیکه ویران شدند، هزارها انسانی که کشته شدند، آن همه بیداد و وحشت و دهشتی که بعمل آمد ساخته های ذهن مردم هستند؛ اگر میگویند که حیوان صفتان جانی و بی احساس و درنده خوئی مانند محقق و مجددی و دوستم و سیاف و حکمتیاری و ربانی و ... و دار و دسته اینها، بعد از طی شدن دوران وحشت بار خلق و پرچم، آنهمه جنایت و وحشت را آفرینند، ساخته و پرداخته ذهن مردم نیستند.

کار عاقلانه و انسانی و اخلاقی عمل و داوری و ارزشگذاری مطابق به واقعیت هاست؛ عمل خوب یا بد. از روی عمل باید شخصیت یا خوبی و بدی انسان ها تعیین گردد، نه برعکس آن؛ یعنی نباید ببینیم که کارکاری کیست یا حرف حرفی کیست و بعد از آن مطابق احساسی که در مقابل آن کس داریم، یا مطابق وابستگی یا تعلق و یا تعلقاتی که با وی داریم و یا ... آن چه را آن شخص خوب گفته خوب بگوئیم و آن چه را بد گفته بد بگوئیم. یا یک سره همه کار هایش را معقول و پسندیده و نیکو بخوانیم.

من میپذیرم که درک همه جانبه از حقایق کارآسانی نیست. اما در واقعیت جنگ زشت و نا انسانی جنگ افروزان خون آشام بعد از سقوط حکومت نجیب، و درک این واقعیت های آشکار، فکر نکنم که اشکالی در شناخت و درک واقعیت ها وجود داشته باشد؛ البته برای آنانیکه غرض و مرضی نداشته باشد. مولوی میگفت :

" چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد."

هنری که مولوی از آن یاد میکند همان حقیقت و ابراز حقیقت است و نه چیز دیگری. و غرض همان مراد و خواست و منظور و مقصد و خواهشی را گویند که در نهایت به قصد انتفاع شخص ابراز میگردد یا به منصفه عمل گذاشته میشود.

غرضمندان یکی از سه گروهی هستند که حاضر نیستند واقعیت ها را به پذیرند. گروه دومی گمراهان، و گروه سومی بیخبران هستند. گمراهان را اگر راه بنمائید، به راه راست هدایت میشوند. بیخبران هم همین طور؛ اما غرضمندان را نمیتوان تغییر داد. مصلحت غرضمند در دشمنی با حقیقت است. هر حرف غرضمند روی یک نقشه و حساب و پلان و برنامه و سنجش است؛ سنجشی که در آن تنها و تنها منفعت خودش در نظر گرفته میشود. در گیر و دار تقابل افکار و بحثهای که فعلاً در دفاع از ربانی و سیاف و طالب و حکمتیار و... براه افتاده است بدون شک غرضمندی نقشی اساسی و اصلی دارد و الا با این همه حرف و دلیل و مدرک زنده که در پیش روی ما قرار دارد هر کی باشد حرف حق را میپذیرد.

در یک تحلیل روان شناسانه خصلت های انسان های مثبت و منفی را این چنین بیان میدارند:

اگر شما به طور مستمر به حقوق دیگران در کنار حقوق خویش نظر دارید، شما یک انسان مثبت هستید؛ و اگر به طور مستمر تنها به خود و حقوق خود توجه داشته باشید، انسان منفی هستید.

بیانید یک بار فارغ از همه ی پیشداوری ها و تعلقات و تأثیرات اعتقادی به این بیانیدشیم که ما به کی و به حقوق کیها میانیدشیم. به این بیانیدشیم که کیها در این غایله ها مظلوم واقع شده اند؟ و هم به کارنامه های این آقایان نظری بیافکنیم و ببینیم که این ها به حقوق کیها بیشتر نظر داشتند و دارند.

ربانی و سیاف و حکمتیار و ... دار و دسته آن ها همه ی ملت نیستند. اکثریت جامعه مظلوم واقع شده اند و ظالم کسی نیست جز این آقایان. این ها هیچ کار مفید اجتماعی انجام نداده اند. زیستن در یک جامعه اگر حقوقی را تثبیت می کند، مکلفیت هائی را نیز ایجاد مینماید. افرادی که بار بار از آن ها نام بردیم کدام وظیفه و مکلفیت شان را در قبال جامعه و وفاقی که با این جامعه با زیستن شان در آن به امضا رسانیدند جدی گرفتند و بجا آوردند؟ رعایت این وفاق و حفظ حقوق ناشی از این وفاق است که سبب احترام مردم می شود. رعایت حق عمومی و تلاش در راه رسیدن به سعادت جمعی است که شخصیت مثبت میآفریند. کار و کوشش در جهت آبادی کشور و بهزیستی جامعه است که نام نیک میآورد. تقسیم عادلانه نعمات و ثمره کار جمعی است که سبب بالا رفتن حیثیت و کرامت انسان میگردد؛ نه روح آلوده با صد کثافت و مرداری.

فرق میان انسان خوب و بد فقط یک پیشاوند " بی " است که قبل از کلمه عدالت و وجدان و انصاف و... اضافه میشود. فرق زیادی نیست که ما ها این قدر در وادی سرگشتگی و تحیر حیران و سرگردان بدنبال یافتن آن سال ها را سپری میکنیم. این " بی " را پیش از اسماً یاصفاتی که به ربانی و مجددی و محقق و ... نسبت می دهید، بکار ببرید و خود را از ملامت مردم و روزگار برهانید.

در اخیر یک نکته را باید نا گفته نگذارم؛ و آن اینکه:

فکر نکنم که کسی در پی یافتن انسان کاملی باشد. چنین انتظاری بدلیل پیچیدگی ها و ضعف ها و تمایلات و خواسته های بی پایان انسان (حرص و آز انسان) انتظار بیهوده ی بیش نخواهد بود، اما آنچه را که ما در این جا از انسان ها انتظار داریم، حداقل انتظاری است که یک انسان میتواند از یک انسان داشته باشد؛ یعنی انسان بودن و انسانی قضاوت نمودن. من میپذیرم که برداشت های انسان ها از قضایا متفاوت اند. ولی این تفاوت ها در برداشت ها شامل قضایای میشوند که در تثبیت آن ها شکاکیت وجود دارد. قتل شش میلیون یهود بوسیله نازی ها واقعیتی است که هیچ انسانی نمیتواند آن را رد کند یا در آن شک نماید. شاید در بیان و شرح حال هر انسانی که در آن برهه از تاریخ کشته است تفاوت های وجود داشته باشد، ولی در کشته شدن آن ها " اما " و " اگری " وجود ندارد. همین گونه در جنگها و مصیبت ها و کشتار و وحشت و درنده خوئی و جنایات و صفات ناشایست آنانیکه در پشت جنگ های تقریباً سی ساله کشور قرار داشتند، نمی توان تردید نمود.

توقع نویسنده این مقاله از همه دوستان و بزرگواران این است که با وجود بعد مکانی دلهای شان را با هم نزدیک بسازند و با تشریک مساعی بجای نشان دادن عکس العمل های خشمگینانه در برابر همدیگر به کاوش و تحقیق برای دست یافتن به حقایق مسلم و بیان این واقعیت ها به مثابه برگ های از تاریخ این کشور برای نسل هائی که بعد از ما میآیند و ما ها در برابر آن ها مسئولیت های داریم، پردازند.

من میپذیرم که دوستی هم حقیقتی است، اما بیائید ارسطو وار بگویم که : " افلاطون را دوست دارم ، اما حقیقت را بیشتر دوست دارم. " خدا نگهدارتان